

لئو اشتراوس
گفتار
سقراطی
کسنوفون
ترجمہ ی یشار جیرانی



لئو اشتراوس
گفتار سقراطی کسنوفون

ترجمه‌ی
یاشار جیرانی



This is a Persian translation of
Xenophon's Socratic Discourse
by Leo Strauss
St. Augustine's Press, South Bend, 1998
Translated by Yāshār Jeyrāni
Āgah Publishing House, Tehran, 2017

سرشناسه: اشتراوس، لئو، ۱۸۹۹-۱۹۷۳ م. Strauss, Leo
عنوان و نام پدیدآور: گفتار سقراطی کسنوفون/لئو اشتراوس؛ ترجمه‌ی یاشار جیرانی
مشخصات نشر: تهران: آگه، ۱۳۹۶
مشخصات ظاهری: ۲۲۲ ص؛ ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.
شابک: ۶-۳۲۷-۳۲۹-۹۶۴-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: عنوان اصلی: Xenophon's Socratic discourse: an interpretation of the
Oeconomicus, 1998

موضوع: سقراط ۳۹۹-۴۶۹ ق.م.

Socrates موضوع:

موضوع: اقتصاد -- یونان -- تاریخ

Economics--Greece--History موضوع:

موضوع: یونان -- اوضاع اقتصادی -- تاریخ‌نویسی

Greece--Economic conditions-- Historiography موضوع:

شناسه افزوده: گزنفون، قرن ۴ ق.م.

Xenophon شناسه افزوده:

شناسه افزوده: جیرانی، یاشار، ۱۳۶۲ م. مترجم

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ الف ۱۰۸/۲ HB

رده‌بندی دیویی: ۳۳۰/۱۵۱۲

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۴۸۸۲۲۶۲



لئو اشتراوس

گفتار سقراطی کسنوفون

ترجمه‌ی یاشار جیرانی

چاپ یکم: ۱۳۹۶؛ آماده‌سازی، حروف‌نگاری و نظارت بر چاپ دفتر نشر آگه

(ویراستار: پیمان غلامی؛ صفحه‌آرا: فرشته آذرباد)

چاپ و صحافی: فرهنگ‌بان

شمارگان: ۵۵۰ نسخه

همه‌ی حقوق چاپ و نشر این کتاب محفوظ است

نشر آگه

خیابان فلسطین، بین انقلاب و بزرگمهر، شماره‌ی ۱/۳۴۰، واحد ۳

تلفن دفتر نشر: ۶۶۴۶۳۱۵۵ و ۶۶۹۷۴۸۸۴

ایمیل: info@agahpub.ir

اینستاگرام: @agahpub

فروش اینترنتی: agahbookshop.com

قیمت: ۱۹,۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

۷	یادداشت مترجم
۱۵	پیش‌گفتار / آ‌لن بلوم
۱۷	پیش‌گفتار / کریستوفر بروئل
۲۷	در باب تدبیر منزل / کسنوفون
۱۰۹	گفتار سقراطی کسنوفون / لنو اشتراوس
۱۰۹	مقدمه
۱۱۳	عنوان و آغاز
۱۱۶	یک تعریف از تدبیر منزل (فصل ۱)
۱۲۳	چرخش به سمت بررسی سقراط و کریتوبولوس (فصل ۲)
۱۳۰	وعده‌های سقراط (فصل ۳)
۱۳۵	دفاع از کشاورزی ۱ (فصل ۴)
۱۴۱	دفاع از کشاورزی ۲ (فصل ۵)
۱۴۶	یک گذشته‌نگری ساده و یک دورنمای پیچیده (فصل ۶)
۱۵۱	گونکولوگیا ۱: ازدواج مطابق فرامین خدایان و قانون (فصل ۷)
۱۵۹	گونکولوگیا ۲: نظم ۱ (فصل ۸)
۱۶۴	گونکولوگیا ۳: نظم ۲ (فصل ۹)
۱۷۱	گونکولوگیا ۴: آرایش (فصل ۱۰)
۱۷۶	آندروولوگیا (فصل ۱۱)
۱۸۴	چگونگی تربیت مباشرها در حسن‌نیت و جدیت (فصل ۱۲)
۱۸۷	چگونگی تربیت مباشر در حکمرانی (فصل ۱۳)

۱۸۹	چگونگی تربیت مباشرها در عدالت (فصل ۱۴)
۱۹۳	گذار به صنعت کشاورزی (فصل ۱۵)
۱۹۶	طبیعت زمین و شروع مناسب روایت در باب کشاورزی (فصل ۱۶)
۲۰۰	بذرپاشی و هم‌چنین دروکردن، خرمن‌کوبی، و غربال‌کردن (فصول ۱۷-۱۸)
۲۰۵	کاشتن (فصل ۱۹)
۲۰۹	صنعت کشاورزی و عشق به کشاورزی (فصل ۲۰)
۲۱۶	صنعت کشاورزی و انسان شاهانه (فصل ۲۱)
۲۲۱	نمایه

یادداشت مترجم

«من متخصص نیستم، اما می‌دانم که بهترین چیز این است که فرد آن‌چه خوب است را به واسطه‌ی طبیعت خودش بیاموزد، بعد از این بهترین چیز این است که آن را از کسی دریافت کند که واقعاً چیز خوبی را می‌داند، نه این‌که آن را از استادان صنعت فریب بیاموزد.»

کسنوفون، در باب شکار^۱

«کسنوفون محبوب ویژه‌ی من است، زیرا این شجاعت را داشت که جامه‌ی یک ابله را بر تن کند و هزاران سال را به همین شیوه سپری کند - او بزرگ‌ترین شیادی است که می‌شناسم.»

لئو اشتراوس، نامه به یاکوب کلاین^۲، ۱۶ فوریه‌ی ۱۹۳۹



گفتار سقراطی کسنوفون دومین اثر از سه‌گانه کسنوفونی اشتراوس است. اثر اول این سه‌گانه یعنی در باب جاریت نخستین کتابی است که تصویری کامل از اشتراوس میانسال را به خواننده نمایش می‌دهد. مهم‌ترین خصایص اشتراوس میانسال یا «جذاب» در این اثر دیده می‌شود: تمایل به سخن‌گفتن در باب موضوعات سیاسی، لحظات غافل‌گیرکننده و درخشانی که قالب و روح محتاط اثر را نقض می‌کنند، و تمایل به نظریه‌پردازی در باب تاریخ فلسفه‌ی سیاسی. اما

1. Xenophon, *Scripta Minora*, Translated by E. C. Merchant, (Harvard University Press, 1946), 13.14.

2. Laurence Lampert, *The Enduring Importance of Leo Strauss*, (University of Chicago Press, 2013), p. 16.

از طرف دیگر، گفتار سقراطی کسنوفون و سقراط کسنوفون کامل ترین تصویر ممکن از اشتراوس پیر یا «غیرجذاب» را نمایش می دهند: یعنی اشتراوسی که کم تر در باب موضوعات سیاسی سخن می گوید، دیگر اهل غافل گیر کردن خواننده نیست، و تمایل اش به نظریه پردازی در باب تاریخ فلسفه ی سیاسی را تا حد زیادی از دست داده است. از همین اشارات می توان فهمید تفاوت اصلی میان این دو اشتراوس تفاوتی در نحوه ی سخن گفتن و شیوه ی ارائه است. تفاوتی که با تفاوت بین سقراط میانسال جمهوری و غریبه ی آتنی پیر قوانین هم خوانی دارد.^۱ جسارت بیش تر و عمق کم تر مکتوبات دوران میانسالی جای خودشان را به جسارت کم تر و عمق بیش تر مکتوبات دوران پیری می دهند. در این معنا، سه گانه کسنوفونی اشتراوس به تنهایی تصویری کامل از حیات فکری او را نمایش می دهند. گفتار سقراطی کسنوفون و سقراط کسنوفون تصویر متفکر در دوران پیری اش هستند؛ و با توجه به این که حیات نظری برخلاف حیات عملی نزدیکی بیش تری با دوران پیری دارد^۲، می توان گفت که نادیده انگاری این دو اثر نه تنها به شناختی ناقص از اندیشه ی اشتراوس منجر می شود بلکه هم چنین مخاطب را از عمیق ترین تفکرات متفکری عمیق محروم می کند. علاوه بر این، به نظرم این دو اثر از سه جهت برای خواننده اهمیت دارند.

نخست، گفتار سقراطی کسنوفون و سقراط کسنوفون بهتر از بقیه ی آثار اشتراوس به روش هنر نوشتار او وضوح می بخشند. لئو اشتراوس بیش تر از همه به خاطر نظریه ی مشهور و نسبتاً جنجالی اش در باب هنر یا فن نوشتار فلاسفه شهرت دارد. براساس این نظریه متون فلاسفه و خصوصاً فلاسفه ی قدمایی از دو لایه ی ظاهری^۳ و باطنی^۴ تشکیل شده است. در این نگاه لایه ی ظاهری اثر با مخاطب غیرفلسفی و لایه ی باطنی با مخاطب فلسفی ارتباط برقرار می کنند. فیلسوف برای دست یابی به چنین هدفی از ابزارهای ادبی و

۱. حتا با میزانی مبالغه می توان گفت که تمایل اشتراوس میانسال به غافل گیر کردن مخاطب ما را به یاد ماکیاولی می اندازد. اگر بپذیریم که ماکیاولی چیزهایی را از مسیح به ارث برد، آن وقت خیلی هم عجیب نیست که اشتراوس نیز چیزهایی را از هیولای مورد علاقه اش به ارث برده باشد.

2. Cicero *On the Laws* 1.11.

3. exoteric

4. esoteric

نوشتاری متعددی استفاده می‌کند؛ ابزارهایی که خواننده‌ی فلسفی آن‌ها را درخواهد یافت و از رهگذر آن‌ها لایه‌ی باطنی اثر را کشف خواهد کرد. تقریباً تمام آثار اشتراوس به دنبال یافتن این ابزارها و کشف لایه‌ی باطنی آثار فلسفی هستند. اما هیچ‌کدام از آثار او به اندازه‌ی این دو کتاب نحوه‌ی دستیابی به لایه‌ی باطنی اثر را در حد کمال نمایش نمی‌دهند. چراکه اشتراوس در این دو اثر بیش از آن‌که یک نویسنده باشد یک خواننده است. او عملاً و صرفاً آن‌چه را که می‌خواند می‌نویسد؛ یا به عبارت بهتر، او با صدای بلند می‌خواند^۱. از همین رو این دو اثر در نگاه اول نوعی بازگویی خطبه‌خط دیالوگ‌های کسنوفون به نظر می‌رسند. اما با توجه به آن‌چه که گفته شد، این نه یک بازگویی، بلکه مرحله‌ی آغازین خواندن یک اثر فلسفی است. مرحله‌ای که برخلاف ظاهر ساده و ملال‌آورش بسیار مهم است. اغلب اوقات تفاوت یک خواننده‌ی خوب با یک خواننده‌ی بد در همین مرحله روشن می‌شود. اشتراوس این مرحله را با دقتی «انسان‌دوستانه» در این دو کتاب به یادگار می‌گذارد. در هیچ‌کدام از آثار دوران میانسالی اشتراوس این مرحله به این دقت و کمال ارائه نمی‌شود. همین خصیصه نه تنها امکان نمایش کامل روش بین‌خطوط‌خوانی را در یک اثر نوشتاری فراهم می‌کند، بلکه پاسخ درخوری را نیز برای منتقدان این روش خوانش تدارک می‌بینند. خواننده می‌بیند که روش بین‌خطوط‌خوانی روشی ذهنی، تخیلی، و خودسرانه نیست، بلکه مبتنی بر توجه دقیق و ظاهراً ملال‌آور به جزئیات آشکار متن است. به عبارت دقیق‌تر کاربرد روش بین‌خطوط‌خوانی در این آثار به وضوح نشان می‌دهد که حرکت به سمت لایه‌ی پنهانی اثر فقط و فقط با توجه دقیق به سطح اثر امکان‌پذیر است. یعنی روشی که قرار است آن‌چه نوشته نشده است را بیابد این کار را صرفاً با جدی‌گرفتن و دقیق‌خواندن آن‌چه نوشته شده است انجام می‌دهد. ندیدن دقیق خطوط باعث می‌شود که بین‌خطوطی نیز وجود نداشته باشد. خواننده با خواندن دقیق این دو اثر

۱. به عبارت بهتر، اشتراوس فعالیت مورد علاقه‌ی سقراط کسنوفونی را می‌نویسد. سقراط کسنوفون این فعالیت را این‌گونه توصیف می‌کند: «و وقتی با دوستان‌ام به‌طور جمعی می‌خوانیم، من گنجینه‌هایی که مردان حکیم گذشته نوشته‌اند و در کتب‌شان به یادگار گذاشته‌اند را بررسی می‌کنم؛ و اگر چیز خوبی ببینم، آن را جدا می‌کنیم؛ و معتقدیم اگر با یکدیگر دوست شویم این یک نفع بزرگ است.» (Xenophon, *Memorabilia*, I:6.14).

درمی یابد که اشتراوس کار خودش را از ارائه‌ی خوانشی شدیداً تحت‌اللفظی از متن فیلسوف آغاز می‌کند.^۱ این خوانش شدیداً تحت‌اللفظی به‌طور تدریجی حفره‌ها، تناقض‌ها، و تکرارهای متفاوتی را بر خواننده نمایان می‌سازند که نقطه‌ی عزیمت خواننده به لایه‌ی باطنی اثر هستند. اما حرکت از این مرحله‌ی آغازین به‌سوی لایه‌ی باطنی اثر نیازمند تفکر است. برخلاف در باب جاریت (و بخش عمده‌ی آثار دوران میانسالی او)، اشتراوس در این دو اثر به جای خواننده فکر نمی‌کند. تمام نتیجه‌گیری‌های او در این دو اثر موقتی هستند و فقط خواننده‌ای که می‌تواند پابه‌پای اشتراوس بیندیشد این شانس را دارد که از طریق این نتیجه‌گیری‌های موقتی به عمیق‌ترین لایه‌های متن نفوذ کند. چنین شیوه‌ی نوشتاری با نگاه افلاطونی^۲ -کسنوفونی به تربیت در والاترین سطح آن سازگار است. طبق این نگاه آموزش حقیقی به‌واسطه‌ی نوشتار فقط زمانی ممکن می‌شود که خواننده در تفکر و تأمل با نویسنده شریک شود. فقدان اشارات آشکار آموزشی امکان چنین تفکری را از سوی خواننده فراهم می‌سازد. سکوت‌های به‌موقع، خواننده را به تفکر وامی‌دارد. این روش باعث می‌شود یادگیری دیگر نوعی تکرار طوطی‌وار نباشد بلکه با فهم پیوند بخورد. واضح است که خواننده‌ی متوسط توانایی چنین شراکت و تفکری را ندارد. این دو کتاب و خواننده‌ی متوسط متقابلاً یکدیگر را دفع خواهند کرد. نه خواننده‌ی متوسط علاقه به خواندن کتابی دارد که فاقد هرگونه خطابه‌ی عوامانه یا فضل‌فروشی‌های رایج آکادمیک است و نه این کتاب خواننده‌ای را می‌جوید که به‌دنبال استخراج نظریه و اطلاعات است. اشتراوس در این دو کتاب حتا یک کلمه‌اش را هم برای خواننده متوسط هدر نمی‌دهد. این دو کتاب «جذاب» نیستند، خودشان را تبلیغ نمی‌کنند، خودشان را نمی‌فروشند؛ اما درست از همین طریق مخاطب حقیقی‌شان، یعنی «یک جوان باهوش» را، شکار می‌کنند. این دو کتاب برخلاف آثار دوران میانی اشتراوس فقط و فقط معطوف به چنین

۱. این خوانش شدیداً تحت‌اللفظی در برابر خوانش رایجی قرار می‌گیرد که ظاهراً تحت‌اللفظی است اما در آن معمولاً ذهن خواننده بخشی از حفره‌ها و تناقض‌های متن را نادیده می‌گیرد و از متن یک کل معنادار می‌سازد؛ و یا خوانشی که به‌واسطه‌ی پیش‌فرض‌های خاصی تناقض‌ها و حفره‌ها را به حساب اشتباهات، نفهمی‌ها، و یا تحریف متون می‌گذارد.

خواننده‌ای هستند. این دو کتاب فاقد لایه‌ی ظاهری هستند، یا این‌که لایه‌ی ظاهری‌شان بسیار سطحی است.^۱ از همین‌رو توجه یا خشم کسانی را بر نمی‌انگیزد که جاناناتان سویت آن‌ها را «مردان مخلص الاهی انتقاد» می‌خواند.^۲ در این معنا این دو اثر کسنوفونی اشتراوس خیلی به مکتوبات کسنوفون شباهت دارند. و دقیقاً به همین دلیل می‌توان آن‌ها را آثاری در باب تربیت انسان به معنای دقیق کلمه تلقی کرد.

دوم، گفتار سقراطی کسنوفون و سقراط کسنوفون، کلید فهم افلاطون اشتراوس هستند. به‌رغم علاقه‌ی اشتراوس به شیوه و فرم کسنوفونی، او در نهایت افلاطون را والاترین سطح تفکر و نوشتار فلسفی تلقی می‌کرد. مهم نیست اشتراوس در باب چه چیزی یا چه کسی می‌نویسد، افلاطون همواره آن گوشه ایستاده است. انتخاب عنوان مطالعاتی در فلسفه‌ی سیاسی افلاطونی^۳ برای کتابی که پس از مرگ‌اش منتشر شد و فقط دو فصل از پانزده فصل آن به افلاطون

۱. در آثار میانی اشتراوس، خصوصاً مقالات و کتب مشهورش، ما با یک لایه‌ی ظاهری فرقه و تقریباً عمیق روبه‌رویم که خیلی اوقات با نظر حقیقی او اشتباه گرفته می‌شود. در این زمینه می‌توان به مباحث او در باب پوزیتیویسم، تاریخ‌گرایی، نسبی‌گرایی، یا نقد مدرنیته اشاره کرد. واضح است که این آثار از لایه‌ی باطنی خاصی نیز بهره می‌برند که البته آن‌قدرها عمیق نیست و در بهترین حالت مخاطب را به‌سوی پرسش و مسئله‌ی اصلی یا حقیقی هدایت می‌کند. البته کشف همین لایه‌ی باطنی نیز به‌هیچ‌عنوان کار ساده‌ای نیست. درواقع برخلاف آثار دوران پیری، «جذابیت» و عمق لایه‌ی ظاهری اثر بخش عمده‌ی خوانندگان را از لایه‌ی باطنی دور می‌کند. درواقع فهم آثار میانی اشتراوس در افق مباحث رایج آکادمیک و هم‌چنین بی‌توجهی به فرم ویژه‌ی این مقالات مهم‌ترین موانع دستیابی به لایه‌ی باطنی آن‌ها هستند. در مورد بحث فرم باید توجه داشت که اشتراوس در دوران میانی‌اش -برخلاف آن‌چه عموماً تصور می‌شود- فرم آکادمیک نوشتار را رعایت نمی‌کرد؛ پرسشی که در بخش مقدمه‌ی مقاله مطرح می‌شود لزوماً پرسش اصلی مقاله نیست بلکه اغلب اوقات نقطه‌ی مناسبی برای ورود به بحث اصلی و باطنی مقاله است؛ پس واضح است که بخش نتیجه‌گیری مقاله نیز لزوماً به پاسخ اصلی و حقیقی اشاره نمی‌کند. این اثر لاورنس لمپرت در باب مقاله مشهور «فلسفه‌ی سیاسی چیست؟» الگویی خوبی برای نحوه‌ی خوانش آثار دوران میانی اشتراوس است: Laurence Lampert, "The Argument of Leo Strauss in 'What is Political Philosophy?'", Modern Age 22, No. 13, Winter 1978.

۲. از همین‌رو جامعه‌ی آکادمیک عملاً این دو اثر را نادیده گرفته است. تنها استثنا در این زمینه جامعه‌ی کوچک کسنوفون‌شناسان هستند که درهرحال چه بخواهند و چه نخواهند باید به این دو اثر توجه کنند.

3. Leo Strauss, *Studies in Platonic Political Philosophy*, (University of Chicago Press, 1983).

می‌پردازد، ما را به سوی فهم اشتراوس به مثابه یک متفکر افلاطونی هدایت می‌کند. تلقی که با شهرت او به عنوان یک متفکر افلاطونی در حوزه‌ی آکادمیک سازگار است (هرچند فهم اشتراوس از افلاطونی بودن با تلقی بسیاری از مفسران او از افلاطونی بودن تفاوت بسیاری داشته باشد). فهم افلاطون اشتراوس به فهم اشتراوس از سقراط افلاطونی پیوند می‌خورد. سقراط افلاطونی اشتراوس نه به طور حقیقی به نظریه‌ی ایده‌ها باور دارد و نه این‌که حقیقتاً یک اخلاق‌گراست. نظریه‌ی ایده‌ها صرفاً نظریه‌ای ظاهری (نوعی دین جدید) برای مخاطبی غیرفلسفی (گلاوکن) است و فضایل اخلاقی (در معنایی که در اخلاق نیکوماخوس دیده می‌شوند) فضایی عوامانه یا چه بسا جعلی هستند که در برابر فضایل فلسفی یا حقیقی^۹ قرار می‌گیرند. خواننده‌ی شرح‌های اشتراوس بر افلاطون درمی‌یابد که بسیاری از اشارات و رمزگشایی‌های او از دیالوگ‌های افلاطون متکی بر دیالوگ‌ها و مکتوبات سقراطی کسنوفون است و از همین رو دو اثر متأخر کسنوفونی اشتراوس دقیقاً از آنجایی که به دیالوگ‌های سقراطی کسنوفون می‌پردازند می‌توانند منبع و کلید مناسبی برای دست‌یابی به فهمی عمیق‌تر از سقراط افلاطونی اشتراوس، افلاطون، و در نهایت خود اشتراوس به عنوان یک متفکر افلاطونی باشند. در همین زمینه گفتار سقراطی کسنوفون جایگاه ویژه‌ای دارد. مثلاً بحث اشتراوس در باب مردانی که به طبیعت امور می‌پردازند (فصل ۹) می‌تواند نسبت افلاطون با نظریه‌ی ایده‌ها را روشن‌تر سازد؛ یا اشارات او در باب نسبت لذت، عقیده، امر شریف، و کشاورزی (فصل ۵) می‌تواند بسیاری از معماهای افلاطونی در باب نسبت اروس و فلسفه از یک طرف و بحث صدق و کذب نفس سه بخشی در جمهوری افلاطون را حل کند؛ و مهم‌تر از همه، بحث اشتراوس در باب غایت‌شناسی الاهیاتی و غایت‌شناسی ساده (فصل ۹) مسئله‌ی دشوار چرخش سقراطی از نظرگاه کسنوفون را مورد بررسی قرار می‌دهد؛ ترکیب و مقایسه‌ی این نظرگاه کسنوفونی با نظرگاه افلاطونی در فایدون و خارمیدس می‌تواند توضیح بدهد که چرا «سقراط مؤسس سنت بزرگ فلسفه‌ی سیاسی بود».

سوم، گفتار سقراطی کسنوفون و سقراط کسنوفون نقش بسیار مهمی در آغاز یا رشد مطالعات آکادمیک آثار کسنوفون در قرن بیستم داشتند. قبل از این‌که

اشتراوس کسنوفون را به عنوان یکی از موضوعات جدی مطالعه‌ی خود برگزیند، جهان انگلیسی زبان همواره کسنوفون را به عنوان اندیش مندی دسته‌چندم تلقی می‌کرد؛ چه به عنوان فیلسوف و چه به عنوان مورخ، او همواره مادون افلاطون یا توسیدید قرار داده می‌شد. به عقیده‌ی بسیاری از مفسران متأخر و غیراشتراوسی کسنوفون^۱، آثار اشتراوس در باب کسنوفون باعث انتشار موج جدیدی از تفاسیر در باب کسنوفون و مکتوبات او شد. در واقع جایگاه آثار اشتراوس در مطالعات آکادمیک کسنوفونی به حدی است که هر مفسری باید ابتدا تکلیف خود را با آن روشن کند. البته باید توجه کرد که نام و مرتبه‌ی اشتراوس بیش از فهم عمیق این دو اثر در توجه جامعه‌ی آکادمیک به کسنوفون دخیل بودند. اما علاوه بر این اهمیت آکادمیک، آثار اشتراوس در باب کسنوفون به خودی خود آثاری ارزشمند در باب فیلسوفی ارزشمند هستند. هر نویسنده‌ای که آثارش تحمل خوانش سخت‌گیرانه و دقیق اشتراوس را داشته باشند، بدون شک نویسنده‌ی بزرگی است. آثار اشتراوس در باب کسنوفون فیلسوفی جدی را به ما معرفی می‌کنند که در باب امور سیاسی، فلسفی، و اخلاقی دارای بصیرت‌هایی بسیار درخشانی است. بدون شک اگر آثار اشتراوس نبودند، بخش عمده‌ای از این بصیرت‌ها هم‌چنان از دسترس ما خارج بودند.

اما فارغ از این مزایای خاص و ویژه، این دو اثر از مهم‌ترین مزیت عام آثار اشتراوس نیز برخوردارند. یعنی این آثار در کنار دیگر آثار او به کشف دوباره‌ی منبع جدیدی برای فهم امور سیاسی و فلسفی یاری رسانده‌اند. خوانش جدی و دقیق اشتراوس از متون کلاسیک و قدمایی تصویر کاملاً متفاوتی را از فلسفه و فلاسفه‌ی قدمایی ارائه می‌کند. اشتراوس نشان می‌دهد که آثار فلاسفه‌ی کلاسیک صرفاً ابزاری برای ارضای امیال باستان‌شناختی و استخراج اطلاعات تاریخی و یا پاسخ‌های تاریخ گذشته به مسائل سیاسی و فلسفی نیستند؛ بلکه

۱. در این زمینه رجوع کنید به:

Leah Kronenberg, *Allegories of Farming from Greece and Rome: Philosophical Satire in Xenophon, Varo and Virgil*, (Cambridge University Press, 2009).

Vivienne Gray, *Oxford Readings in Classical Studies: Xenophon*, (Oxford University Press, 2010), pp. 283-327.

این آثار می‌توانند منبعی مهم برای فهم جدی‌ترین و پرتنش‌ترین مسائل امروزی ما باشند. اشتراوس در گفتار سقراطی کسنوفون موفق می‌شود اثر نادیده گرفته شده‌ی متفکری نادیده گرفته شده را به یکی از آثار جدی فیلسوفی جدی تبدیل کند. این موفقیت او دست‌کم می‌تواند ما را وادارد تا آثار جدی گرفته شده‌ی فلاسفه‌ی جدی گرفته شده‌ی کلاسیک را با دقت بیش‌تری بخوانیم. می‌توان به مانند آلن بلوم «امید» داشت که «این مجلد سرمشقی برای خواندن ادبیات کلاسیک باشد».



ترجمه‌ی دیالوگ در باب تدبیر منزل از روی ترجمه‌ی تحت‌اللفظی کارنس لرد انجام شده است.^۱ البتّه در سطح کلمات و اصطلاحات از متن یونانی نیز استفاده شده است. علاوه‌براین، در مواقعی از ترجمه مرجانت و تاد^۲ و هم‌چنین ترجمه‌ی داکینز^۳ به‌عنوان ترجمه‌ی جایگزین در پانویس‌ها استفاده شده است. هرآنچه در درون [] آمده است متعلق به مترجم فارسی است. پانویس‌هایی که با «م» مشخص شده‌اند به مترجم فارسی تعلق دارند و پانویس‌هایی که با «ک.ل.» مشخص شده‌اند پانویس‌هایی هستند که کارنس لرد در ترجمه‌ی انگلیسی اثر آورده است. در ترجمه‌ی متن اشتراوس نیز پانویس‌هایی که با «م» مشخص شده‌اند متعلق به مترجم فارسی هستند، و پانویس‌هایی که فاقد هرگونه علامتی هستند به لئو اشتراوس تعلق دارند.

یاشار جیرانی

تهران

شهریور ۱۳۹۴

۱. در ترجمه‌ی دیالوگ «در باب تدبیر منزل» تلاش کرده‌ام تا حد ممکن ترجمه‌ای تحت‌اللفظی ارائه دهم. فارغ از ادله‌ی عامی که می‌توان در دفاع از ترجمه‌ی تحت‌اللفظی ارائه کرد، فقط به این دلیل خاص بسنده می‌کنم که شرح اشتراوس ترجمه‌ای شدیداً تحت‌اللفظی از متن دیالوگ را پیش‌فرض می‌گیرد و از همین‌رو هر ترجمه‌ای غیر از یک ترجمه‌ی تحت‌اللفظی کل شرح اشتراوس را بی‌معنا می‌کرد.

2. Xenophon, *Memorabilia, Oeconomicus, Symposium, Apology*, Translated by E. C. Merchant & O. J. Todd, (Harvard University Press, 1997).

3. Xenophon, *The Economist*, Translated by H. G. Dakyns, (Gutenberg Online Library, 2013).

پیش‌گفتار

آلن بلوم

لئو اشتراوس، بعد از بیست سال سکوت در این باره، دوباره به مطالعه‌ی کسنوفون بازگشته است تا این ادعای خودش را ثابت کند که این نویسنده‌ی نادیده گرفته و تحقیر شده یکی از مهم‌ترین منابع فهم امور سیاسی است. کتاب اثرگذار و پیشین او یعنی در باب جباریت (که توسط انتشارات دانشگاه کورنل در سال ۱۹۶۸ تجدید چاپ شد) به دیالوگی (هیرون) می‌پردازد که سقراط در آن حاضر نیست. کتاب در باب جباریت حاکی از آن است که سویی‌ی سقراطی اندیشه‌ی کسنوفون نیاز به یک بررسی تکمیلی دارد؛ و این تفسیر به نمایش آشکار سقراط از سوی کسنوفون اختصاص یافته است. این اثر به فهم آموزه‌ی اصیل سقراط کمک بزرگی می‌کند، و از همین رو برای دانش ما در باب خاستگاه و معنای علم سیاست و همچنین رابطه‌ی آن با عمل سیاسی بسیار مهم و اساسی است. این دیالوگ تصویری از رابطه‌ی ظریف و حساس فیلسوف با هموعان‌اش به دست می‌دهد.

در این کتاب ترجمه‌ی جدید و تحت‌اللفظی کارنس لرد از در باب تدبیر متزل نیز گنجانده شده است، تا خواننده بتواند بررسی و مواجهه‌ی دقیق و ظریف استاد اشتراوس با متن را دنبال کند. تتبع و دانش عظیم استاد اشتراوس وقف کشف دوباره‌ی آن متن به عنوان منبع دانش و الهام شده است؛ و این متضمن احترامی

است برای این متن به همان صورتی که توسط مؤلفاش نوشته شده است، احترامی که امروزه به سختی نمایان و غالب است. امید ما این است که این مجلد سرمشقی برای خواندن ادبیات کلاسیک باشد.

پاریس

فوریه ی ۱۹۷۰

پیش‌گفتار

کریستوفر بروئل

انتشارات سنت آگوستین با انتشار دو کتاب آخر اشتراوس در باب کسنوفون، یعنی دو کتاب آخری که او در زمان حیات‌اش منتشر کرد، آثاری را به نسل جدیدی از دانشجویان معرفی کرد که از زمان چاپ اول آن‌ها در دهه‌ی ۷۰ پیش از یک نسل از خوانندگان را متحیر ساخته بودند. این انتظار می‌رفت که این آثار، مثل همه‌ی دیگر آثار اشتراوس، به شدت از خوانندگان جدید، هوشیاری و تمرکز، و هم‌چنین صبر و پشتکار طلب کنند. اما خوانندگانی که پیشاپیش با آثار او آشنایی داشتند یا به‌ویژه همین خوانندگان هم در مواجهه با احتیاط و صرفه‌جویی در بیان که حتا در مورد او نیز [که به چنین اموری مشهور است] چشم‌گیر بود، و هم‌چنین در مواجهه با لحن سبک و غیررسمی او که اگر نگوییم در آثار پیشین او بی‌سابقه بوده است، [دست‌کم] فراگیرتر از گذشته به نظر می‌رسید، غافل‌گیر و چه‌بسا گیج شدند. از همین رو، وقتی در می‌یابیم که اشتراوس در نامه‌ای در آخرین سال زندگی‌اش به دانشوری، که برای او بیش‌ترین احترام را قائل بود، این کتاب‌ها را بهترین آثارش تلقی می‌کند بیش‌تر غافل‌گیر و متعجب می‌شویم: «خوشحال‌ام که دو کتاب‌ام در باب سقراط کسنوفون به دست‌ات رسید، آن‌ها [صرفاً] آخرین چیزهایی نیستند که من نوشتم، بلکه معتقدم آن‌ها بهترین آثارم هستند و بخشی از آن‌ها می‌تواند برای تو جالب باشد.

این آثار با میزانی از تفصیل، آنچه را که من در شهر و انسان ص. ۶۱ در باب تفاوت میان سقراط و کتاب مقدس به آن اشاره کرده بودم، اگر نه تحت همان عنوان، پرورش می‌دهند.^۱ اما همان‌طور که این عبارات نیز نشان می‌دهند، بررسی منظور اشتراوس با قضاوتی که در باب کتاب‌هایش در نامه به شولم کرده است می‌تواند دسترسی ما به آن‌ها را - از طریق افکندن پرتو بر خصایص گیج‌کننده و معماواری که به آن‌ها اشاره کردیم، یا به شیوه‌های دیگر - تسهیل کند.

پس بگذارید ببینیم که آیا آنچه این دو کتاب در باب خصایص و نیت خود می‌گویند یک‌چنین قضاوتی را معنادار می‌سازد یا خیر. این دو اثر به چهار مکتوب سقراطی کسنوفون می‌پردازند. کتاب دوم، یعنی سقراط کسنوفون، که سه مکتوب سقراطی از جمله طولانی‌ترین آن‌ها را بررسی می‌کند، فاقد بخش «مقدمه»^۲ است و فقط یک «پیش‌گفتار»^۳ کوتاه دارد. (بخش «پیش‌گفتار» توجه ما را به این واقعیت جلب می‌کند که اشتراوس «بعضی نکات» را در کتاب تکرار کرده است که «مجبور بوده است آن‌ها را در اثر قبلی طرح کند». او از «خواننده‌ای که متوجه تکرارها می‌شود» عذر می‌خواهد: می‌توان نتیجه گرفت اشتراوس با چنین خوانندگانی صحبت می‌کند و در «پیش‌گفتار» به آن‌ها در باب این واقعیت هشدار می‌دهد که کتاب دوم کتاب اول را از جهت یا جهات مهمی تأیید می‌کند. این تنها نتیجه‌گیری مناسب است، زیرا او کتاب اول را به آن مکتوب سقراطی کسنوفون اختصاص داده است که «فاش‌کننده‌ترین و درعین حال بدفهم‌شده‌ترین مکتوب اوست».) عدم ارائه‌ی «مقدمه» برای کتاب دوم باعث می‌شود که برای اشتراوس «مقدمه‌ی» کتاب اول، یعنی گفتار سقراطی کسنوفون، مقدمه‌ی کلی باشد که از این دو مجلد تشکیل شده است. اما خود آن «مقدمه» هم نسبتاً مختصر است، و وظیفه‌ی بیان مضمون کتاب‌ها فقط به یکی از هشت پاراگراف آن واگذار شده است. (هفت پاراگراف دیگر به نشان‌دادن این امر که چرا کسی که

۱. نامه به گرشوم شولم به تاریخ ۱۷ نوامبر سال ۱۹۷۲؛ مقایسه کنید با: نامه‌ی ۶ ژوئن ۱۹۷۲ به همین شخص.

Leo Strauss, *Gesammelte Schriften*, vol. 3, ed. Heinrich and Wiebke Meier (Stuttgart/Weimar: J.B. Metzler 2001), pp. 764-765 and 762.

2. introduction 3. preface

به چنین مضمونی توجه دارد باید به‌طور معقولی به کسنوفون بپردازد، و به متمایزکردن چهار مکتوب سقراطی او از طریق اشاره به خصیصه و اهمیت آن مکتوبی که کتاب اول قرار است به آن بپردازد، اختصاص یافته‌اند.) این پاراگراف که در واقع کتاب با آن آغاز می‌شود از این قرار است:

سقراط مؤسس سنت بزرگ فلسفه‌ی سیاسی بود. گفته می‌شود که سقراط از کل طبیعت چشم‌پوشی کرد تا خودش را کاملاً وقف مطالعه‌ی امور اخلاقی کند. به نظر می‌رسد دلیل او برای چنین کاری این بوده است: با این‌که انسان ضرورتاً نیاز به شناخت طبیعت تمام امور ندارد، اما باید به واسطه‌ی ضرورت به این امر توجه داشته باشد که چگونه باید به‌طور فردی و جمعی زندگی کند.

یکتایی و ویژگی این پاراگراف به‌عنوان مقدمه‌ای برای اثر یا آثار اشتراوس را فقط می‌توان با مقایسه‌ی کامل آن با شیوه‌هایی سنجید که او بر دیگر آثارش مقدمه می‌زند. اما برای اهداف کنونی ما کافی خواهد بود که نگاهی به «مقدمه» مجلدی بیندازیم که از حیث روح و مضمون، حتا هم چنین از حیث زمانی، بیش از همه‌ی آثار او به این دو کتاب مربوط به کسنوفون نزدیک است. (اگر ما کتاب‌هایی که شکل مجموعه‌ی مقالات دارند را لحاظ نکنیم و فقط کتاب‌هایی را که در اصل به‌عنوان کتاب نوشته شده‌اند لحاظ کنیم این کتاب از نظر زمانی نیز در مقایسه با باقی آثار به این دو اثر نزدیک‌تر است.) اولین پاراگراف «مقدمه» کتاب سقراط و آریستوفانس از این قرار است:

سنت بزرگ ما دربرگیرنده‌ی فلسفه‌ی سیاسی است و از همین‌رو به نظر می‌رسد که امکان و ضرورت آن را تضمین و تصدیق می‌کند. طبق همین سنت، سقراط بنیان‌گذار فلسفه‌ی سیاسی بود.

ما به‌هنگام مقایسه‌ی این دو پاراگراف اول بلافاصله متوجه شباهت آن‌ها می‌شویم — و فقط پس از آن است که متوجه تفاوت عمیق آن‌ها می‌شویم. اشتراوس در مقدمه‌ی مجلدهای کسنوفون دیگر به‌دنبال یک تضمین بیرونی (در سنت یا جای دیگر) برای «امکان و ضرورت» فلسفه‌ی سیاسی نیست. هم چنین او، برخلاف

آنچه در ادامه‌ی مقدمه بر کتاب سقراط و آریستوفانس می‌آید، توجیهی برای بازگشت به خاستگاه فلسفه‌ی سیاسی، یعنی به سقراط، ارائه نمی‌کند:

مسئله‌ی سقراطی که در این‌جا به‌اختصار آن را طرح کردیم... فقط می‌تواند مقدمه‌ای برای «مسئله‌ی سقراط» به آن صورتی باشد که نیچه بیان کرد: این پرسش که سقراط نماینده‌ی چه چیزی بود و بر سر چه چیزی ایستاد ناگزیر به پرسش از ارزش آن‌چه سقراط نماینده‌ی آن بود تبدیل می‌شود. به عبارت دیگر، بازگشت به خاستگاه‌های سنت بزرگ به‌خاطر به‌پرسش کشیدن رادیکال آن سنت ضروری می‌شود....

همتای این خطوط در مقدمه‌ی کتاب اشتراوس در باب کسنوفون، اشاره‌ای است که اشتراوس تقریباً آن را به‌طور اتفاقی مطرح می‌کند:

عصر ما به این امر می‌بالد که نسبت به عصر پیشین در برابر هر آن‌چه انسانی است گشودگی بیش‌تری دارد؛ این عصر مطمئناً نسبت به عظمت کسنوفون کور است. می‌توان، بدون این‌که چنین قصد و نیتی داشت، با خواندن و بازخواندن کسنوفون به کشفیاتی در باب عصر ما دست یافت.

در این‌جا، به عبارت دیگر، این سقراط یا فلسفه‌ی سیاسی نیست که به دادگاه فراخوانده می‌شود (دادگاهی که به «عصر ما» تعلق دارد حتا شاید توسط آن برپا شده باشد)؛ بلکه این «عصر ما» است که می‌توان در باب آن (از نظرگاهی که این کتاب‌ها آن را می‌گشایند) به قضاوتی درخور و مناسب دست یافت، به شرط این‌که هنوز علاقه و دغدغه‌ی این کار وجود داشته باشد. و اشتراوس با ترک‌کردن رویه‌ی توجیه آثارش با توسل به علایق و دغدغه‌هایی که در وضعیت خاص ما ریشه دارند، رویه‌ای که هم‌چنان رد پایش را حتا در سقراط و آریستوفانس می‌توان دید، اشاره می‌کند که در کتاب‌هایش در باب سقراط کسنوفون بیش از آن‌چه پیش از این به خودش اجازه می‌داده است — زیرا اشتراوس نیز «از جدا کردن حکمت و اعتدال از هم امتناع می‌کرد»^۱ — در ارائه و نشان‌دادن آن‌چیزی پیش‌رفته است که او به‌مثابه والاترین موضوع، آن‌گونه که در خود (یا بر خود) پدیدار می‌شود، تلقی می‌کرد.

اما در توصیف این دو کتاب به‌عنوان بهترین آثارش، اشتراوس باید نه فقط به موضوع و نقطه نظر آن‌ها بلکه به نحوه‌ی پرداختن به این موضوع و نقطه نظر نیز اندیشیده باشد. پس، تاجایی که ممکن باشد، نحوه‌ی ضروری یا مناسب نشان دادن زندگی فلسفی آن‌گونه که در خود یا بر خود پدیدار می‌شود چیست؟ از آن‌جایی که اشتراوس پرداختن به سقراط کسنوفون را به‌عنوان شیوه‌ای برای رسیدگی به این مسئله برمی‌گزیند، می‌توانیم فرض کنیم که او در این رابطه نیز کسنوفون و سقراط‌اش را به‌عنوان سرمشق تلقی می‌کرد. از همین‌رو پس از اشاره به این‌که کسنوفون سقراط را وامی‌دارد تا به بعضی «پرسش‌های فیزیولوژیک [گفتار در باب طبیعت/ علم طبیعت] - یعنی پرسش‌هایی که به دایره «توجه و علاقه‌ی اصلی» سقراط تعلق دارند»^۱ - ارجاع بدهد، در «مرحله‌ی پیشرفته یک ضیافت می‌گساری یعنی جایی که در مقایسه با جاهای دیگر میزان بیش‌تری از صراحت کلام و رک‌گویی^۲ حاکم است»، اشتراوس تفسیر می‌کند: «بخش 'فیزیولوژیک' حکمت او، و چه بسا کل حکمت او را می‌توان به شکل بی‌نقاب فقط «در خوشی و شوخی» نشان داد؛ رابطه‌ی میان حکمت و خنده این‌قدر نزدیک است.»^۳ در جای دیگری، با اشاره به این‌که کسنوفون سقراط را وامی‌دارد تا یکی از اشارات خود را فقط پس از مطرح شدن یک پرسش یا ایراد هوش‌مندانه توضیح دهد، اشتراوس تفسیر می‌کند: «سقراط برای این‌که منظورش را به وضوح بیان کند، باید آشکارا یقین داشته باشد کسی که هم صحبت اوست تاحدی فکر می‌کند.»^۴ ظاهراً برای هدف کنونی ما، این تفسیر اشتراوس در مقایسه با تفسیر قبلی دشواری بیش‌تری ایجاد می‌کند: یک نویسنده نیز می‌تواند منظور خودش را به طور غیرجدی، چه بسا با شوخ طبعی، بیان کند، اما آیا او می‌تواند به پرسش‌ها و ایرادات خوانندگان‌اش پاسخ دهد؟ بله، اگر که یک حرف برای کسی که صرفاً «آن را می‌فهمد یا می‌پذیرد»^۵ یک معنا داشته باشد، اما برای کسی که استدلال ضمنی را خودش دنبال می‌کند، و

1. *Xenophon's Socrates* p. 8 2. parrhesia

3. *Xenophon's Socrates* p. 170; cf. p. 92.

4. *Xenophon's Socrates*, p. 82; cf. P. 122.

۵. اصطلاح مورد استفاده یعنی take in در معنای عامیانه‌تر به معنای «فریب چیزی را خوردن» نیز هست - م.

بدین وسیله در هر مرحله پرسش‌های صحیح را مطرح می‌کند، معنای کاملاً متفاوتی داشته باشد.

من دو نکته‌ی دیگر را نیز اضافه می‌کنم که، اشتراوس در زمان نگارش این کتاب‌ها یا در همان حدود، به دانشجویی جوان، که از آشنایان او بود، انتقال داد. او در باب گفتار سقراطی کسنوفون، درحالی‌که هنوز در حال کارکردن بر روی آن بود، گفت: این «اولین کتابی است که مخاطب من در آن صرفاً یک، انسان جوان با هوش تک‌به‌تک^۱ است». چند وقت پس از این‌که نگارش کتاب سقراط کسنوفون به پایان رسید، همین دانشجو در باب شروع و پایان عجیب کتاب از اشتراوس سؤال می‌کند. (آغاز کتاب توجه ما را به یکی از مشتقات فعلی اصطلاحی جلب می‌کند عنوان طولانی‌ترین مکتوب سقراطی کسنوفون است و می‌تواند به معنای «به یاد آوردن کینه‌ی خود» باشد. پایان کتاب نیز تلاش می‌کند خود کسنوفون را به یکی از شخصیت‌هایش که منتقد سقراط بود مرتبط کند). اشتراوس پاسخ می‌دهد: «در باب نقد احتمالی کسنوفون به سقراط، [می‌توان گفت که] آبرونیک است: او از فاسدشدن خودش آزرده‌خاطر بود.» می‌توان با اطمینان فرض کرد آنچه در باب کسنوفون در رابطه با سقراط صادق بود در مورد اشتراوس نیز صدق می‌کند: این‌که او نیز از فاسدشدن‌اش به دست سقراط (و دیگران) «آزرده‌خاطر» بود و بنابراین چنین فسادِی را به موضوع دو کتاب آخرش در باب کسنوفون تبدیل کرد.

همان‌طور که از نکات بالا برمی‌آید، اشتراوس در این دو کتاب، و نه در هیچ کتاب دیگری، خودش را نیز به نوع مناسبی از خواننده نشان می‌دهد: خودش همان‌طور که حقیقتاً بود، تک‌به‌تک. زیرا آن خواننده کسی خواهد بود که با هوشیاری به هر اشاره و بیان اشتراوس (یعنی کسی که اگر متوجه شود چیزی مهم است به آن اشاره می‌کند) به نگرستن به آن جهتی ادامه می‌دهد که اشتراوس به آن اشاره کرده است تا زمانی‌که آن‌چیزی را ببیند که اشتراوس نیز دیده است. و با دیدن آن (یعنی آن‌چیزی که اشتراوس دیده است، همان‌طور که او دیده است) او نه تنها به موضوع، بلکه هم‌چنین به طبیعت مردی که او را در هدایت شدن به سوی آن یاری کرده، نزدیک می‌شود و آن را می‌شناسد.

یادداشتی در باب متونی که این دو کتاب به آن‌ها پرداخته‌اند

در جست‌وجو برای یافتن نشانه‌ای از نظر کلی در باب مکتوبات سقراطی کسنوفون، که اشتراوس در پرداختن به هریک از مکتوبات به آن متکی است، نباید یگانگی هدفی را از نظر دور داشت که میان این دو کتاب وحدت برقرار می‌کند. به عنوان یک نمونه‌ی دیگر از این وحدت، می‌توانیم به این واقعیات اشاره کنیم که بخش «مقدمه» و بدان وسیله کتاب اول به طور کلی با ارجاعی به «پیش‌داوری قدرت‌مندی آغاز می‌شود که در طول قرن نوزدهم پدیدار شد و امروزه به طور مستحکمی جاافتاده است» که طبق آن «کسنوفون آن قدر ساده‌لوح، کوتاه‌فکر یا نافرهیخته بوده است که نمی‌توانسته مغز یا عمق اندیشه‌ی سقراط را دریافته باشد»؛ درحالی‌که کتاب دوم حرف آخر خود را به «ضمیمه»‌ای می‌سپارد که «گویاترین» تجلی چنین پیش‌داوری را در یک دانشور قرن نوزدهمی آلمانی می‌یابد و به این نکته اشاره می‌کند که محدودیت ویژه‌ی آن دانشور (که او را «نسبت به عظمت کسنوفون کور» کرده بود) از نقطه نظر کسنوفون چه شکلی پیدا می‌کرد. درنتیجه جای شگفتی نیست که، گرچه این بخش «مقدمه» است که روایتی مختصر از سه متنی ارائه می‌کند که کتاب دوم به آن‌ها می‌پردازد، این بخش «پیش‌گفتار» است که آن اطلاعاتی را فراهم می‌کند که برای درک کامل اهمیتی که اشتراوس برای تنها متن مورد بررسی در کتاب اول قائل بود ضروری هستند.



مطول‌ترین مکتوب سقراطی کسنوفون همانی است که عنوان آن معمولاً به خاطرات (یادآوری‌ها) برگردانده می‌شود. همان‌طور که اشتراوس در بخش «مقدمه» توضیح می‌دهد، کسنوفون (کسی که به نوبه‌ی خود مرد مشهوری بود، و «کارهای زیادی را انجام داده بود و هم چنین سخنان زیادی گفته بود که به نظرش ارزش به یادآوردن را داشتند») «خاطرات‌اش به معنای دقیق کلمه را» به آن‌چه از معلم‌اش سقراط به یاد می‌آورد اختصاص داد. به طور دقیق‌تر، او آن یادآوری‌ها را به اثبات عدالت سقراط اختصاص می‌دهد، زیرا بخش اول یا کوتاه‌تر متن موردنظر به نشان‌دادن این امر اختصاص یافته است که سقراط از اتهاماتی که هیئت منصفه‌ی آتنی او را محکوم و اعدام کرد مبرا بود، درحالی‌که بخش دوم یا طولانی‌تر این متن به نشان‌دادن این امر اختصاص یافته است که چگونه سقراط

به یاران‌اش (و دیگران) سود می‌رساند. به گفته‌ی اشتراوس این بدان معناست که سه مکتوب سقراطی دیگر کسنوفون «به خود سقراط [سقراط بدون هرگونه کم و زیادی] یا به سقراط حتا اگر از عدالت تعالی بجوید اختصاص یافته‌اند.» اشتراوس یکی از این سه مکتوب را برای بررسی در کتاب اول برمی‌گزیند. کدام یک و چرا؟ همان‌طور که او توضیح می‌دهد، سه اثری که به خود سقراط می‌پردازند این وظیفه را بین خود تقسیم می‌کنند. ضیافت به عمل یا اعمال سقراط اختصاص یافته است؛ آپولوژی سقراط برای هیئت منصفه به تعمق او اختصاص یافته است؛ و در باب تدبیر منزل، متنی که کتاب اول به آن می‌پردازد، به سخن‌گفتن یا گفت‌وگوی او اختصاص یافته است. طبق بخش «مقدمه» به نظر می‌رسد دلیل آن این باشد که در باب تدبیر منزل «لوگوس یا گفتار سقراطی کسنوفون به معنای دقیق کلمه» است. بخش «پیش‌گفتار» دلیل دیگری را به این دلیل می‌افزاید: «در فصل مرکزی و میانی سقراط مستقیماً در تقابل با جنتلمن قراردادده می‌شود» (یعنی مردی که مظهر و تجسم فضایی است که مثلاً کتب ۳ تا ۵ اخلاق نیکوماخوس ارسطو به آن‌ها پرداخته‌اند، یا آن فضایی که طبق I:1.16 خاطرات سقراط همواره در باب آن‌ها تحقیق می‌کرد). این دو دلیل با یکدیگر پیوند دارند. تقابل و تضاد میان سقراط و جنتلمن کامل برای خود سقراط بیش‌ترین جذابیت را داشت: به منظور دانستن در باب فضیلت جنتلمن بود که او به دنبال یکی از آن‌ها می‌گشت.^۱ و این گفت‌وگو که ابتکار عمل او به آن انجامید همان «لوگوس یا گفتار سقراطی کسنوفون به معنای دقیق کلمه» بود.

دو مکتوب سقراطی کسنوفون، یعنی ضیافت و آپولوژی سقراط برای هیئت منصفه همانم (یا تقریباً همانم) دو دیالوگ افلاطونی هستند. ضیافت کسنوفون نیز سقراط را در یک ضیافت شام/می‌گساری نشان می‌دهد. میزبان این مهمانی نه آگاتون شاعر، بلکه یک جنتلمن آتنی ثروت‌مند به نام کالیاس است؛ و اروس [عشق] تنها یکی از چند موضوعی است که مورد بحث قرار می‌گیرد. (کالیاس یک شخصیت افلاطونی نیز هست: او میزبان گردهم‌آیی است که در پروتاگوراس به تصویر کشیده می‌شود، به‌طور عجیب و کنجکاوی‌برانگیزی، تمام شرکت‌کنندگانی که در ضیافت حضور دارند در آن گردهم‌آیی نیز حاضرند.)

۱. در باب تدبیر منزل ۶-۷ و ۱۱.

آپولوژی سقراط کسنوفون، برخلاف آپولوژی افلاطون، فقط گزیده‌هایی از سخنان سقراط در محاکمه‌اش را به ما می‌دهد؛ از طرف دیگر، این دیالوگ استدلالی (تعمقی) را نشان می‌دهد که سقراط را به این سمت هدایت کرد که دفاعیه‌اش را به همان نحو تحریک‌آمیزی تنظیم کند که کرد. کسنوفون در خاطرات نیز به محاکمه‌ی سقراط می‌پردازد^۱ او در آن‌جا، برخلاف افلاطون، برخی گفته‌های متهم‌کنندگان سقراط را می‌آورد^۲. خلاصه‌ی جهت‌گیری اشتراوس – و نیز آن‌چه کتاب‌های او نشان می‌دهند – حاکی از آن است که به‌رغم این و دیگر تفاوت‌های مربوط به شیوه‌ی ارائه^۳، سقراط کسنوفون با سقراط دیالوگ‌های افلاطونی یکی است.

پیشنهادها برای مطالعه‌ی بیش‌تر

الف. ترجمه‌های مکتوبات سقراطی کسنوفون

Memorabilia, translated and annotated by Amy L. Bonnette (Ithaca: Cornell University Press 1994).

The Shorter Socratic Writings (Apology of Socrates to the Jury, Oeconomicus, and Symposium), edited by Robert C. Bartlett (Ithaca: Cornell University Press 1996).

ب. دیگر مکتوبات لئو اشتراوس در باب کسنوفون

"The Spirit of Sparta or the Taste of Xenophon," *Social Research* VI: 4, pp. 502-536.

On Tyranny, edited by Victor Gourevitch and Michael S. Roth (Chicago: The University of Chicago Press 2000).

"The Origins of Political Science and the Problem of Socrates: Six Public Lectures," *Interpretation* XXIII:2, pp. 158-178.

"Greek Historians," *The Review of Metaphysics* XXI, pp. 656-666.

"Xenophon's Anabasis," *Studies in Platonic Political Philosophy* (Chicago: The University of Chicago Press 1983), pp. 105-136.

ج. بحث در باب آثار اشتراوس در باب کسنوفون

"Philosophy and Politics I __ II," by Victor Gourevitch, *the Review of Metaphysics* XXII, pp. 58-84 and 281-328.

"Strauss on Xenophon's Socrates," by Christopher Bruell, *the Political Science Reviewer*, XIV, pp. 263-318.

1. I:1-2 and IV:8. 2. I:2

3. See further *Xenophon's Socrates* p. 53 and 83 for example, as well as *Xenophon's Socratic Discourse* p. 164.